معرفي كتاب « مفاهيم يجب أن تصحح»

احمد مبهوتي

كتابي كه در پيشديد شما است و در صدد معرفي هستيم ، « مفاهيم يجب أن تصحح » نوشته آقاي محمد بن علوي مالكي است .

نويسنده اهل عربستان است ليكن تحصيلات عالي خود را در دانشگاه الازهر مصر گذرانده و با اخذ مدرك دكتري ، فارغ التحصيل گرديده ، سپس جهت تحقيق در علوم اسلامي به كشورهاي مختلف ؛ چون سوريه ، هند ، پاكستان ، يمن ، اندونزي و مغرب سفر مي كند و با حضور در پاي درس اساتيدي چون حبيب عمر احمدبن سميط ، فاروق بن رحالي مراكشي ، حسنين بن محمد مخلوف ، محمد مكي بن محمد كتاني ، محمد زكريا بن محمد يحيي كاندهلوي و علي بن عبد الرحمان حبشي بر دانسته هايش مي افزايد .

سيد محمد بن علوي در سال 1390 به عنوان استاد و مدرس رسمي در دانشكده شريعت تعيين شد . او مدتي رييس كمسيون داوري مسابقات بين المللي قرآن كريم در شهر مكه بوده است .

نويسنده ، در يك مبارزه علمي با وهابيان تندرو ، به برداشت هاي نادرست آن ها از مفاهيم ديني ، خط بطلان كشيد و با براهين عقلي و نقليِ مستند به منابع اهل تسنن ، مفاهيم صحيح ديني را تبيين كرد .

151

او مي گويد :

وهابيان مفاهيم ديني را در خدمت مقاصد فرقه اي خود بكار گرفته و با سلايق شخصي وتعصبي ، مسلمانان را با اندك خطا تكفير مي كنند ؛ به عبارت روشن تر ، آنان دايه مهربان تر از مادرند و از محمد ابن عبد الوهاب و ابن تيميه وهابي تر هستند و بايد اين نوع تفسير مفاهيم ديني اصلاح شود و ابن تيميه و محمدبن عبد الوهاب نيز مانند ديگر علما ، اگر نظرشان مطابق با قرآن و سنت بود ، قابل احترام است در غير اين صورت ، قابل نقد مي باشد . اگر آن ها اجتهاد داشتند ، ما نيز نظر اجتهاد داريم و چنين نيست كه ما نظر آن ها را كوركورانه بپذيريم و حتي نظر آن ها را بر قرآن و سنت نبوي ترجيح دهيم و يا قرآن و سنت را طبق نظريه آن ها تفسير كنيم .

آقاي محمد بن علوي بيش از 60 كتاب و جزوه تأليف كرده ، كه دو كتاب او ، با نام هاي « الذخاير المحمديه » و « مفاهيم يجب أن تصحح » در ردّ عقايد وهابيان تندرو به نگارش در آمده است . اين كتاب ها مورد استقبال مسلمانان واقع شده و تنها به كتاب مفاهيم او ، بيش از 50 دانشمند مسلمان تقريظ نوشته اند ، كه در ابتداي كتاب آمده است .

وهابيان درواكنش به آن ها ، كتب زيادي ؛ مانند « كمال الأمة و حوار مع المالكي » و « ضدّ السيد المالكي « و « جلاء البصائر » نوشتند كه اوج اين نوشته ها كتاب وزير اوقاف عربستان شيخ صالح آل الشيخ به نام « هذه مفاهيمنا » است .

همچنين گروهي عالمان دين ، كتاب هايي با عنوان هاي : المحكم المنيع و التحذير من الاغترار و اعلام النبيل . . . در تأييد آن دو كتاب نوشته اند .

سپس مجمع علماي عربستان ، در بيانيه اي از او خواست كه در حضور ايشان ، از نوشته هاي كفرآميز و بدعت گذار ! خود توبه كند و آن توبه نامه از تلويزيون پخش شود ، ليكن آقاي محمد بن علوي در پاسخ ، آنان را به مناظره تلويزيوني دعوت كرد كه بي پاسخ ماند .

تا اين كه در سال 1401 آقاي محمد بن علوي از سوي مجمع علماي عربستان تفسيق و تكفير شد و هرگونه فعاليت علمي و تبليغي او ممنوع شد و كتب او از كتابخانه ها جمع آوري گرديد و منزل و مسافرت هاي او تحت كنترل در آمد .

152

اما او در محاصره ، به فعاليت هايش ادامه داد و كتاب حاضر بعد از منع چاپ در عربستان تا كنون بيش از ده بار در خارج از عربستان به چاپ رسيده است .

سر انجام نويسنده در روز جمعه ، هشتم ماه مبارك رمضان 1425 دار فاني را وداع گفت و در قبرستان ابوطالب به خاك سپرده شد .

پرهيز از تكفيرهاي سليقه اي

بسيارند افرادي كه مسلمانان را با اندك خطا تكفير مي كنند و شايد در كره خاكي ، جز تعداد انگشت شمار ، كسي نتواند از لبه تيز شمشير تكفير آنان جان سالم به در برد .

و اين در حالي است كه قرآن كريم ، راه دعوت به حق را اينگونه بيان كرده است :

{ ادْعُ إِلي سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ } . ( 1 )

« با حكمت و اندرز نيكو ، به راه پروردگارت دعوت نموده ، با آنان به روشي كه نيكو است ، استدلال و مناظره كن . »

با توجه به اين آيه ، مسلماني كه نماز مي خواند و از محرّمات پرهيز مي كند و در كارهاي خير و خدا پسندانه ؛ مانند ساختن مسجد و تأسيس مراكز خيريه شركت مي كند ، چگونه مي توان او را به كفر متهم كرد !

علامه احمد حداد مي نويسد : اين مطلب ميان عالمان مسلمان ، اجماعي و فراگير است كه هيچ كس از اهل قبله را نمي توان كافر شمرد ، مگر اين كه داراي عقيده اي باشد كه منجر به انكار خدا شود يا دچار شركي آشكار گردد ، به گونه اي كه قابل دفاع نباشد و بالأخره پيامبر يا يكي از ضروريات دين را منكر شود .

اسامة بن زيد مي گويد : پيامبر خدا ( صلّي الله عليه وآله ) ، ما را به ميان قبيله حُرَقَه فرستاد ، وقتي صبح شد ، همه افراد قبيله را كشتيم . من با يكي از انصار ، مردي را زنده به اسارت گرفتيم . او كلمه « لاَ إله إلاَّ اللّه » را گفت و مرد . انصاري با شنيدن آن ، دست نگه داشت ، ليكن من با نيزه از پايش در آوردم . وقتي خدمت رسول اللّه ( صلّي الله عليه وآله ) رسيديم و حضرت از داستان آگاهي يافتند ، با ناراحتي پرسيدند :

اسامه ! بعد از گفتن « لاَ إله إلاَّ اللّه » او را كشتي ؟ »

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . نحل : 125

153

گفتم : به خاطر فرار از مرگ ، كلمه شهادت را به دروغ بر زبان جاري ساخت ! پيامبر فرمودند : اسامه ! تو دل او را شكافتي و ديدي كه او در دلش راستگو يا دروغگو است ؟

از علي بن ابي طالب سؤال شد : آيا مخالفان شما كافرند ؟

فرمود : نه ، آن ها از كفر دست برداشته اند .

پرسيده شد : آن ها منافق اند ؟

فرمود : نه ، چون منافقان جز اندكي خدا را ياد نمي كنند امّا ايشان بسيار ياد خدا مي كنند .

پرسيدند : پس آن ها كيستند ؟

فرمود : جماعتي كه دچار فتنه شده اند . چشم بصيرتشان كور و گوش هايشان از شنيدن حق كر شده است .

ويژگي هاي مشترك ميان خالق و مخلوق با تنزيه منافات ندارد

برخي مي پندارند ميان خالق و مخلوق ، هيچ صفت مشتركي وجود ندارد ؛ هر صفتي كه خداوند دارد ، اگر با آن ، مخلوق را توصيف كنيم مثل شفاعت ، به دام شرك خواهيم افتاد . بنا بر اين ، گمان مي كنند كه توصيف پيامبر خدا ، به اين صفات ، موجب مي شود كه او را به مقام الوهيت ارتقا دهيم در حالي كه اين جهل محض است ؛ زيرا خداوند در انجام كارها مستقل است ، ولي مخلوق در انجام كارها غير مستقل و مقيد به اذن الهي مي باشد .

شواهد قرآني :

اموري مانند شفاعت ، علم غيب و هدايت ، از اوصاف خاص خداوندي است ، ولي در حديث آمده است :

« أنا أوّل شافع مشفّع » ؛ ( 1 ) « من نخستين شفاعت كننده هستم كه پذيرفته خواهد بود . »

يا بر اساس آيه : { عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلي غَيْبِهِ أَحَداً } ؛ ( 2 ) « داناي به غيب اوست و هيچ كس را بر اسرار غيبش آگاه نمي كند مگر رسولاني كه آنان را برگزيده است . » پس خداوند مقداري از علم غيب را به پيامبرش تعليم داده است .

يا فرمود : { وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلي صِراط مُسْتَقِيم } ؛ ( 3 ) « و تو مسلماً به راه راست هدايت مي كني . »

پس پيامبر داراي مقام شفاعت ، علم غيب و هدايت است و اين ها مقيد به اذن الهي مي باشند .

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . صحيح مسلم ، ج7 ، ص59

2 . جن : 26

3 . شوري : 52

154

مرحله تعظيم

برخي تعظيم كردن ؛ مانند بوسيدن دست ، به پا خاستن براي احترام ، تعظيم به پيامبر در حال زيارت و با خضوع ايستادن را عبادت مي شمارند و در نتيجه ، تعظيم را پرستش غير خدا مي پندارند ، در حالي كه اين عين جهل است ؛ چون حضرت آدم ( عليه السلام ) نخستين انسان صالح است و خداوند به فرشته ها دستور مي دهد از براي تعظيم آدم ، به او سجده كنند . آن ها همگي ، جز ابليس ، سجده كردند .

مشركين ، در جريان صلح حديبيه ، عروة بن مسعود را نزد پيامبر فرستادند ، وقتي عروه برگشت به قريش گفت :

من پادشاه كسرا و قيصر و نجاشي را ديده ام ، ولي پادشاهي را در ميان ملت خود مانند محمد در ميان اصحابش نديدم . اصحاب محمد به او بسيار احترام مي كنند . وقتي وضو مي گيرد براي تبرّك ، در گرفتن آب وضويش ازدحام مي كنند و . . .

در اينجا دو نكته ، مهم است :

1 . بايد احترام پيامبر رعايت شود و علوّ مقامش از ديگران حفظ گردد .

2 . ربوبيت مخصوص خداست و او در ذات ، صفات و افعال ، از همه مخلوقات برتر و ممتاز است .

واسطه شرك آميز

برخي معناي واسطه را نمي فهمند و مي گويند : هركس به واسطه اي متوسّل شود او مشرك است و مصداق اين آيه شريفه به حساب مي آيد : { . . . ما نَعْبُدُهُمْ إِلاّ لِيُقَرِّبُونا إِلَي اللهِ زُلْفي . . . } ؛ ( 1 ) « اين ها را نمي پرستيم ، مگر به خاطر اين كه ، ما را به خداوند نزديك كنند . »

اين استدلال درست نيست ؛ چون آيه شريفه با صراحت مي گويد :

بت پرستي محكوم است و ادعاي مشركان بر اين كه بت ها داراي مقام ربوبيت اند و عبادت بت ها موجب تقرّب به خداوند مي شود ، نادرست است . كفر و شرك آن ها به اين دليل بود كه بت ها را مي پرستيدند و به ربوبيت بت ها قائل بودند .

البته مشركين در اين ادعا نيز راستگو نبودند ؛ چون خداوند مسلمانان را از دشنام دادن به بت ها نهي مي كند ( 2 ) تا آن ها خدا را دشنام ندهند .

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . زمر : 3

2 . انعام : 108

155

اگر مشركين در بت پرستي راستگو بودند ، نبايد جرأت مي كردند به خاطر عمل بدِ مسلمانان ، خدا را مورد سبّ قرار دهند ؛ چون طبق اعترافشان ، مقام خداوند از بت ها بالاتر است . آنان با اين رفتار خود نشان دادند كه خداوند در دل آن ها از بت ها هم كم ارزش تر است . جاي بسي دقت است !

وقتي خداوند به مسلمانان دستور داد كه در نماز و عبادات خود ، رو به كعبه بايستند يا حجرالأسود را استلام و يا ببوسند ، اين اقتدا به رسول گرامي و پرستش خدا است .

پيامبر ( صلّي الله عليه وآله ) ، بزرگترين واسطه

در روز محشر ، ارزش واسطه بزرگ ، حامل پرچم توحيد و مقام محمود و حوض كوثر ، آشكار مي شود . شفاعتش رد خور ندارد و ضمانتش نزد خدا مقبول است ؛ چون خداوند وعده داده است كه هرگز درميان امت ، اورا سرافكنده ومحزون نكند . وقتي همه خلايق به او رو آورند و از او شفاعت بخواهند ، سر خود را بالا مي گيرد و دعا مي كند وطبق حديث قدسي با احسان و كرامت الهي مواجه مي شود : « اي محمد ، سر بالا بگير ، شفاعت كن تا بپذيرم وبخواه تا بدهم . »

156

شعار دروغ

در عالم ، مدعيان طرفدار حقيقت فراوان اند ، ولي حقيقت ادعاي آن ها را تصديق نمي كند ، به قول شاعر :

و كلّ يدعي وصلا بليلي \* \* \* و ليلي لا تقر لهم بذاكا

« همه ادعا مي كنند كه با ليلي وصلت كرده اند ولي ليلي حرف آن ها را تصديق نمي كند . »

اين ها چهره دين را خراب كرده ، آبروي اسلام را برده اند . سخن پيامبر خدا شرح حال آن ها است كه فرمود : « كسي كه نخورده سير شود مانند كسي است كه لباس ناپيدا بپوشد » .

برخي درس نخوانده ملاّ شده و مفاهيم اسلامي را تغيير داده و نظر علماي سلف را انكار مي كنند و در ميدان عمل نرم خويي را به درشتي و موعظه را به زورگويي و رأفت و مهرباني را به بي ادبي تبديل مي كنند .

توسل چيست ؟

وسيله قرار دادن اعمال صالح به درگاه خداوند ، ميان همه علما اتفاقي است ؛ روشن است كسي كه روزه مي گيرد يا نماز و قرآن مي خواند و يا صدقه مي دهد ، او به روزه و نماز و قرائت قرآن و صدقه متوسّل شده و به قبولي آن ها اميدوار است .

بهترين دليل بر مدعا ، داستان آن سه نفري است كه غار به رويشان مسدود شد ؛ يكي به نيكي خود به والدين متوسل شد ، ديگري به دوري از گناه و سوّمي به حفظ مال و اداي امانت مردم ؛ خداوند گره آن ها را گشود و مشكلشان را بر طرف كرد .

اما توسل به اشخاص ؛ مثلاً كسي بگويد :

« خدايا ! پيامبرت محمد ( صلّي الله عليه وآله ) را وسيله درگاهت قرار مي دهم . »

اين نوع از توسل ، نزد برخي ممنوع و حرام است .

به نظر ما ، اين يك اختلاف صوري است ؛ چون توسّل به شخص ، در واقع توسل به عمل او است و آن در نظريه همه جايز است . پس شبهه كساني كه مسلمانان را متهم به شرك و گمراهي مي كنند ، برطرف مي شود .

157

ادله توسل

خداوند مي فرمايد : { يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ . . . » ؛ ( 1 ) « اي كساني كه ايمان آورده ايد ! از ( مخالفت فرمان ) خدا بپرهيزيد ؛ و وسيله اي براي تقرّب به او بجوييد . . . » هر چيزي كه خداوند آن را سبب تقرب به درگاهش قرار داده و سبب بر آورده شدن حوايج مي شود ، آن وسيله است و معيار وسيله بودن ، اين است كه او ارزش و احترامي نزد خداوند داشته باشد .

واژه « وسيله » در آيه ، به صورت عموم به كار رفته است كه شامل اعمال و اشخاص به صورت مطلق مي شود ؛ اعم از اين كه زنده و يا مرده باشند . در نتيجه توسل به پيامبر در همه حالات جايز است ؛ مثل توسل به پيامبر قبل از خلقتش ( 2 ) يا توسل به پيامبر در حال حيات ( 3 ) يا توسل به پيامبر در عرصات محشر . احاديث صحيحي بر اين مدعا نقل شده است .

توسل به آثار پيامبر

مسلم است اصحاب به آثار پيامبر تبرك مي جستند ، حال آيا اين درست است كه كسي معتقد شود : توسل به اثري كه شرافت را از صاحبش محمد ( صلّي الله عليه وآله ) گرفته درست است ؟ سپس بگويد : توسل به خود پيامبر درست نيست ؟ !

برخي از نصوص و روايات در باره تبرك

نمونه در اين مورد زياد است ؛ مثلا عمربن خطاب آرزو داشت در كنار پيامبر خدا دفن شود . يا امّ سليم دهانه مشك را ، كه پيامبر خدا از آن آب خورده بود ، مي برد و نگه مي دارد . يا اصحاب براي گرفتن يك تار مو از موهاي آن حضرت ، از همديگر سبقت مي گرفتند . يا اسما ، دختر ابوبكر ، لباس پيامبر را نگه مي دارد و مي گويد : لباس پيامبر را مي شوييم و آب آن را جهت شفا به مريض ها مي دهيم .

يا اين كه خلفا از انگشتر پيامبر خدا ( صلّي الله عليه وآله ) محافظت مي كردند ، كه سرانجام به چاه اريس افتاد و گم شد .

چرا آن ها سعي داشتند آثار پيامبر را حفظ كنند ؟ مقصودشان چه بود ؟ چرا وقتي گرفتار بلا و مرض شدند و خواستند دعا كنند يا متوجه خدا شوند ، به آثار نبوي اهميت مي دادند ؟ !

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . مائده : 35

2 . حاكم ، محمد ، مستدرك ، ج2 ، ص615

3 . ابن احمد ، محمد ، سير اعلام النبلاء ، ج1 ، ص519

158

خداوند مي فرمايد :

{ وَقالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمّا تَرَكَ آلُ مُوسي وَآلُ هارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلائِكَةُ . . . } . ( 1 )

و پيامبرشان به آنها گفت : نشانه حكومت او اين است كه ، « صندوق عهد » به سوي شما خواهد آمد ؛ همان صندوقي كه در آن آرامشي از پروردگار شما و يادگارهاي خاندان موسي و هارون قرار دارد ، در حالي كه فرشتگان آن را حمل مي كنند .

ابن جرير مي گويد : تابوت ميثاق در جنگ ها همراهشان بود و به بركت آن پيروز مي شدند . ( 2 )

توسل پيامبر به حقّ خود و به حقّ پيامبران

وقتي مادر علي بن ابي طالب از دنيا رفت ، پيامبر بعد از كندن قبر در آن خوابيد و گفت :

« خدايي كه زنده مي كند و مي ميراند و خود زنده است و هرگز نمي ميرد ، مادرم فاطمه بنت اسد را ببخش و حجت او را برايش تلقين كن ، جاي او را وسيع گردان ، به حق پيامبرت و پيامبراني كه پيش از من بودند . اي مهربان ترين مهربانان . »

داستان عتبي در باره توسل

عتبي مي گويد : نزد قبر پيامبر نشسته بودم ، اعرابي آمد و رو به قبر كرده ، گفت :

سلام بر تو اي پيامبر خدا ! اي پيامبر ، شنيدي كه خداوند مي فرمايد : { وَما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُول إِلاّ لِيُطاعَ بِإِذْنِ اللهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوّاباً رَحِيماً } . ( 3 ) و اگر اين مخالفان ، هنگامي كه به خود ستم مي كردند ( و فرمان هاي خدا را زير پا مي گذاشتند ) به نزد تو مي آمدند و از خدا آمرزش مي خواستند و پيامبر هم به آن ها استغفار مي كرد . خدا را توبه پذير و مهربان مي يافتند . من هم به حضور تو آمده ام . از گناهانم استغفار مي كنم و تو را به درگاه الهي ، جهت بخشش گناهانم ، شفيع قرار مي دهم . سپس اين شعر را سرود :

يا خير من دفنت بالقاع أعظمه \* \* \* فطاب من طيبهنّ القاع و الأكم

نفسي الفداء ، لقبر أنت ساكنه \* \* \* فيه العفاف و فيه الجود و الكرم

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . بقره / 248

2 . ابن كثير ، اسماعيل ، البداية و النهايه ، ج2 ، ص8

3 . نساء/ 64

159

« اي بهترين انسان كه در مكان با عظمت و خوب دفن شدي از بوي تو ، همه دشت ها و كوه ها خوشبو شدند .

جانم فداي قبري باشد كه تو در آن سكني گزيدي و عفاف و پاكدامني ، بذل و بخشش در آنجاست . »

اعرابي سپس به پا خاست و رفت .

عتبي مي افزايد : من آن شب ، پيامبر خدا را در خواب ديدم . به من فرمود : « اي عتبي ، دنبال اعرابي برو و مژده اش بده كه خداوند او را بخشيد » . ( 1 )

بزرگان اهل تسنن چون حاكم ، بيهقي ، جلال الدين سيوطي ، ابن جوزي ، ملا علي قاري ، شوكاني ، نووي ، ابن كثير و قرطبي به توسل قائل هستند .

خصال و ويژگي هاي پيامبر

بعضي گمان مي كنند كه پيامبران در همه حالات و اوصاف ، با ديگران مساوي اند ، ولي اين گمان بي اساس است و ادله فراواني از قرآن و سنت آن را رد مي كند .

پيامبران ، در حقيقتِ انسانيت با ديگران يكسان اند ؛ { قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ . . . } ؛ ( 2 ) « بگو من فقط بشري هستم مانند شما . »

ليكن در بسياري از صفات و حالات با مردم فرق مي كنند و به خاطر ويژگي هايي ، براي نبوت از ميان همه برگزيده شدند ؟

برخي از صفات خاص و بر جسته پيامبر اسلام در كتب روايي :

1 . پيامبر ، پشت سر خود را مثل روبه رويش مي ديد . ( 3 )

2 . علم و بصيرت داشت . آن حضرت مي فرمايد : « من چيزهايي را مي بينم كه شما نمي بينيد و چيزهايي را مي شنوم كه شما نمي شنويد . » ( 4 )

3 . خميازه نمي كشيد . ابن ابي شيبه نقل مي كند : پيامبر هرگز خميازه نكشيد . ( 5 )

4 . عرقش خوشبوترين عرق ها بود . انس مي گويد : پيامبر به منزل ما وارد شد و خواب قيلوله اي كرد . در خواب ، عرقش جاري شد . مادرم ظرفي برداشت و به جمع كردن عرق آن حضرت پرداخت . پيامبر بيدار شد خطاب به مادرم فرمود : « چه مي كني ؟ »

گفت : عرق شما را در شيشه مي ريزيم ، چون آن خوشبوترين عطر است . ( 6 )

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . ابن احمد ، محمد ، تفسير القرطبي ، ج5 ، ص265

2 . كهف / 110

3 . ابن حنبل ، احمد ، مسند احمد ، ج3 ، ص245

4 . ترمذي ، محمد ، سنن ترمذي ، ج3 ، ص381 و الحاكم ، محمد ، مستدرك ، ج2 ، 510

5 . ابن حجر ، احمد ، فتح الباري ، ج10 ، ص506

6 . نيشابوري ، مسلم ، صحيح مسلم ، ج7 ، ص81

160

5 . قد متوسط داشت . عايشه گويد : قد پيامبر نه بلند بود و نه كوتاه ، بلكه قامتي ميانه داشت .

6 . سايه اش بر زمين نمي افتاد ، ابن سبع گويد : سايه پيامبر بر زمين نمي افتاد ؛ چون فرمود : خدايا ! مرا نوراني كن . ( 1 )

7 . تنها چشمانش مي خوابيد . روايت است از بخاري و مسلم كه آن حضرت فرمود : « چشمانم مي خوابند ولي قلبم نمي خوابد » . ( 2 )

8 . هيچگاه محتلم نشد . طبراني در اسناد مختلف روايت كرده كه آن حضرت فرمود : « هيچ پيامبري محتلم نشد ، چون احتلام كاري شيطاني است » . ( 3 )

در باره اوصاف و ويژگي هاي پيامبر روايات سه دسته اند :

1 . داراي سند و صحيح

2 . داراي سند غير صحيح

3 . اسنادش جاي بحث و مناقشه دارد

پس سخن در صواب و خطا و صحت و بطلان است ، نه در كفر و ايمان . اگر ما ، آن ها را آورديم به جهت اثبات صحت و بطلان نبود ، بلكه به اين جهت بود كه علما در نقل اوصاف پيامبر مسامحه كرده و تحقيق و بررسي و نقد را متأسفانه ، كنار گذاشته اند و اين ها شاهد بر مدعاي ماست .

معناي تبرّك

برخي معناي دقيق و حقيقي تبرّك به پيامبر و آثار و اهل بيت پيامبر و علما و اولياي الهي را نفهميده و دچار اشتباه شده اند و نتيجه اين شده است كه اگر كسي تبرّك بجويد ، او را متهم به شرك ، كفر و گمراهي مي كنند ؛ مانند عوام الناس كه هر كار جديدي پيش بيايد و از درك آن عاجز باشند ، آن را انحراف قلمداد مي كنند .

معناي حقيقي تبرّك چيزي جز توسل به خداوند متعال ، بهواسطه آن متبرّك نيست و آن از سه حال خارج نيست ، متبرك يا « اثر » است يا « مكان » و يا « شخص » .

اگر كسي به اشخاص تبرك جويد ، براي اين است كه آن ها را اهل فضل و به درگاه ربوبي مقرّب مي داند .

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . ابن حنبل ، احمد ، مسند احمد ، ج1 ، ص284

2 . ابن حنبل ، احمد ، مسند احمد ، ج6 ، ص104 و صحيح بخاري ، ج2 ، ص48

3 . هيثمي ، علي ، مجمع الزوائد ، ج1 ، ص267

161

اما تبرّك به آثار اشخاص ، به خاطر اين است كه آن آثار منسوب به اشخاص اند و شرافت و عظمت آن ها به خاطر خودشان نيست بلكه به خاطر اين كه آن ها منتسب به اشخاص صالح اند .

و اما تبرّك به مكان ها ، به اين جهت نيست كه آن ها داراي فضل و ارزش هستند بلكه به خاطر اين است كه انسانهاي صالح ، اعمال نيكي مانند نماز ، روزه و ديگر عبادات را در آن مكانها انجام داده اند و براي همين ، رحمت الهي و فرشته ها در آنجاها نازل مي شوند .

انسان در اماكن متبركه ، محل وقوع كارهاي نيك ، متوجّه خداي سبحان شده و دعا و استغفار مي كند و حوادث بزرگ و كارهاي واقع شده را ياد مي كند و با ياد آن ها ، ارزش هاي درون انسان ، احيا مي شود تا خود را شبيه اهل خير و رستگاران نمايد .

اكنون نمونه هايي از تبرك را مي آوريم :

1 . مالك بن حمزه از ابو اسيد روايت مي كند : او چاهي در مدينه داشت كه اسمش چاه بضاعت بود . پيامبر آب دهانش را در آن ريخته بود و ابو اسيد از آن چاه ، آب مي خورد و به آن تبرّك مي جست .

2 . عروه تعامل مسلمانان با پيامبر خدا ( صلّي الله عليه وآله ) را چنين گزارش مي كند :

به خدا قسم ، وقتي پيامبر وضو مي گرفت براي گرفتن آب وضويش از همديگر سبقت مي گرفتند . ( 1 )

سفارش پيامبر به حفظ آب وضو

طلق بن علي گويد : همراه با هيأتي به ديدار پيامبر رفتيم و با او بيعت كرده ، همراه او نماز خوانديم و به عرض آن حضرت رسانديم كه در سرزمين ما معبدي مربوط به يهوديان است مقداري آب وضو ( براي تبرّك ) مي خواهيم .

حضرت آبي خواست و وضو ساخت و مضمضه كرد ، سپس آب آن را درظرفي كوچك ريخت و فرمود :

« برويد ، وقتي به سرزمينتان رسيديد ، معبد را خراب كنيد و مقداري از اين آب ، جاي آن بپاشيد ، سپس آن را مسجد كنيد . »

گفتيم : سرزمين ما دور است و هوا هم بسيار گرم ، آب خشك مي شود . فرمود : « آب بريزيد خوشبو مي شود . »

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . ابن حجر ، احمد ، فتح الباري ، ج5 ، ص330

162

نسائي مي گويد : اين حديث از مهمترين احاديثي است كه بر جواز تبرك به پيامبر و به آثار او دلالت مي كند . ( 1 )

تبرّك به موي پيامبر ، بعد از رحلتش

عثمان بن عبدالله گويد : روزي خانواده ام مرا با ظرفي به حضور امّ سلمه فرستادند ، امّ سلمه ظرفي نقره اي آورد كه در آن يكدسته موي پيامبر بود و وقتي به كسي چشم زخم مي خورد يا آسيبي به او مي رسيد ، آن موهاي حنايي را براي او مي فرستاد ؛ من به آن ظرف نظر كردم موهاي سرخ رنگي را ديدم . ( 2 )

تقسيم موي پيامبر

مسلم از انس روايت مي كند كه : پيامبر به منا آمد تا به جمره عقبه رسيد . آن را رمي كرد سپس به منزل خود آمد و شتر قرباني كرد و به آرايشگر گفت : « بيا سرم را بتراش » بعد از اصلاح ، موها را به مردم داد . ( 3 )

تبرك به بدن پيامبر

1 . عبد الرحمان بن ابي ليلي ، از پدرش نقل مي كند : سيد بن حضير يك مرد نيك و خوش خنده و با نمك بود ، گاهي نزد پيامبر صحبت مي كرد و مردم را مي خنداند .

روزي پيامبر به شكمش زد . او گفت : دردم آمد . فرمود : « قصاص كن » گفت : اي پيامبر خدا ! شما پيراهن بر تن داري ولي من پيراهن نداشتم .

پيامبر پيراهن را بالا زد ، ناگهان او پيامبر را در آغوش كشيد و شروع به بوسيدن پهلوي پيامبر كرد و گفت :

پدر و مادرم به فدايت . اي پيامبر خدا ، همين را مي خواستم ( 4 ) و مشابه همين داستان در باره سواد بن غزيه و سوادة بن عمرو نقل شده است . ( 5 )

2 . پيامبر مي فرمود : زاهر ، روستاي ما و ما شهر او هستيم پيامبر او را بسيار دوست داشت ، روزي به بازار رفت و ديد زاهر ايستاده است . از پشت سرش آمد و او را در آغوش گرفت .

زاهر گفت : رهايم كن .

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . المشكاة ، حديث 716

2 . ابن حجر ، احمد ، فتح الباري ، ج10 ، ص353

3 . صحيح مسلم ، ج4 ، ص82

4 . ابن حسام الدين المتقي ، علي ، كنز العمال ، ج7 ، ص701

5 . ابن كثير ، اسماعيل ، البداية و النهايه ، ج4 ، ص271

163

پيامبر هم مي گفت : « چه كسي برده مي خرد ؟ »

زاهر گفت : اي فرستاده خدا بازار من ارزان و كساد است .

پيامبر فرمود : « تو پيش خدا گران و ارزشمندي » . ( 1 )

تبرّك به محلّ دهان پيامبر

احمد بن حنبل و ديگران از انس نقل كرده اند : پيامبر بر منزل امّ سليم وارد شد و در منزل مشكي آويزان بود پيامبر از دهان مشك آب خورد سپس خوابيد .

انس مي گويد : امّ سليم دهان مشك را بريد وآن الآن نزد ماست ؛ يعني امّ سليم دهان مشكي را كه پيامبر از آن آب خورده بود ، بريد و جهت تبرك به اثر پيامبر در خانه خود نگه داشت .

دستي كه پيامبر را لمس كرده ، مي بوسند

يحيي بن حارث مي گويد : با واثلة بن اسقع ملاقات داشتم ، به وي گفتم :

با اين دستت با پيامبر خدا ( صلّي الله عليه وآله ) بيعت كردي ؟

گفت : بلي ، گفتم : دستت را بده تا ببوسم ؛ دستش را داد و بوسيدم . ( 2 )

تبرّك به عباي پيامبر ( صلّي الله عليه وآله )

روزي اسما ، دختر ابوبكر عباي كهنه و پاره اي را بيرون آورد كه وصله حرير داشت و شكاف هايش با حرير دوخته شده بود .

گفت : اين عباي پيامبر گرامي است . نزد عايشه بود ، پيش از آن كه بميرد از او گرفتم . پيامبر اين عبا را مي پوشيد و ما اكنون آن را مي شوييم و جهت شفاي مريض ها ، به آن تبرّك مي جوييم . ( 3 )

تبرّك به ظرف و مكان پيامبر ( صلّي الله عليه وآله )

ابو برده مي گويد : به مدينه آمدم و عبدالله بن سلام مرا ديد و گفت :

به منزل ما برويم تا در ظرفي به تو آب دهم كه پيامبر از آن نوشيده است و در جايي نماز بخواني كه پيامبر نماز خوانده است . همراه او رفتم و به من طعام داد و در محراب

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . مواهب لدني ، ج1 ، ص297

2 . هيثمي ، علي ، مجمع الزوائد ، ج8 ، ص42

3 . صحيح مسلم ، ج3 ، ص140

164

او نماز گزاردم .

تبرّك به منبر پيامبر ( صلّي الله عليه وآله )

ابن قسيط و عتبي مي گويند : وقتي مسجد خلوت مي شد ، اصحاب جاي دست پيامبر در روي منبر را استلام مي كردند ، سپس رو به قبله ايستاده ، دعا مي خواندند .

ابن تيميه نيز دست كشيدن بر منبر و دسته منبر پيامبر خدا را جايز دانسته است . ( 1 )

تبرّك به قبر شريف پيامبر ( صلّي الله عليه وآله )

عمر بن خطاب ، پيش از رحلتش ، از عايشه اجازه گرفت كه به خاطر تبرّك و توسّل به قبر پيامبر ، در كنار آن حضرت دفن شود . ( 2 )

عبدالله بن احمد ، از پدرش ( احمد بن حنبل ) در باره لمس و بوسيدن قبر پيامبر پرسيد . گفت : اشكالي ندارد .

تبرّك به آثار صالحان و پيامبران

نافع مي گويد : عبدالله بن عمر به ما گفت : اصحاب با پيامبر خدا ، در سرزمين ثمود فرود آمدند ، از چاه هاي آنجا آب برداشتند و خمير كردند . پيامبر خدا دستور داد هر چه آب برداشته اند بريزند و خميرها را هم به شترها دهند و فرمان داد از چاهي كه ناقه حضرت صالح آب مي خورد آب برداريد . ( 3 )

نووي مي افزايد : يكي از فوايد اين حديث ، تبرّك به آثار صالحان است . ( 4 )

تبرّك به تابوت

اين تابوت ، همان صندوقي است كه حاوي آثار و يادگارهاي خاندان موسي و هارون نزد بني اسرائيل بود و آن ها به خاطر آثار به آن توسّل جسته ، از خدا پيروزي مي خواستند . اين همان تبرّكي است كه ما مي خواهيم .

خداوند محتويات تابوت را به اين عبارت بيان مي كند : { بَقِيَّةٌ مِمّا تَرَكَ آلُ مُوسي وَآلُ هارُونَ . . . } يادگار آل موسي و آل هارون ، عصاي موسي و مقداري از لباس موسي و هارون

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . ابن تيميه ، احمد ، اقتضاء الصراط المستقيم ، ص367

2 . صحيح بخاري ، ج2 ، ص107

3 . صحيح مسلم ، كتاب الزهد .

4 . همان منبع ، ج8 ، ص118

165

بود و نيز كفش هاي موسي و مقداري از الواح تورات و يك تشت بود .

زندگي برزخي

1 . پيامبران در برزخ مي فهمند و مي شنوند :

از برخي آيات و احاديث برداشت مي شود كه زندگي برزخي ، يك زندگي حقيقي است ، نه زندگي وهمي يا خيالي .

پيامبر فرمان داد بيست و چهار نفر از كشته هاي سپاه قريش را در يكي از چاه هاي بدر بيندازند . آن حضرت آنان را با ذكر نام صدا كرد ؛ اي ابوجهل بن هشام ! اي امية بن خلف ! اي عتبة بن ربيعه ! اي شيبه ! اي فلان ! اي فلان !

حقيقتِ آنچه را كه پروردگارتان به شما وعده داده ، يافتيد ؟ من به حقيقت ، به وعده پروردگارم ( كه نصرت و ياري است ) رسيدم .

عمر گفت : اي پيامبر خدا ، با جسدهايي كه روح ندارند حرف مي زني ؟ فرمود : « قسم به كسي كه جانم در اختيار اوست ، شما از آن ها شنواتر نيستيد . آن ها فقط نمي توانند جواب دهند » . ( 1 )

2 . ابوهريره گويد ، پيامبر فرمود : « وقتي تشييع كنندگان از سر قبر بر مي گردند ، مرده صداي آن ها را مي شنود » .

3 . احاديث متواتر وجود دارد در باره سؤال قبر و در آن ها تصريح شده است كه دو فرشته سؤال مي كنند و پاسخ مرده طبق حال خود خواهد بود .

4 . پيامبر به اهل قبور خطاب مي كرد : سلام بر شما اي گروه مؤمنان .

ابن قيّم مي گويد :

اين خطاب نسبت به كسي است كه مي شنود و مي فهمد وگرنه خطاب معدوم و جماد نيز بايد درست باشد . علماي سلف همگي اتفاق نظر دارند كه خطاب براي عاقل و شنوا درست است .

اين عقيده و نظر علماي صالح از اهل سنت و جماعت است ولي نمي دانم چطور كساني كه مدعي تبعيت از راه و روش علماي سلف هستند ، از اين حقيقت غفلت كرده اند .

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . صحيح مسلم .

166

ابن تيميه در پاسخ به اين پرسش كه آيا مرده ها زائران خود را مي شناسند يا سخن آن ها را مي فهمند ؟ گفت : آري ، در حديث ابن عباس آمده است كه پيامبر فرمود :

« هر كس به قبر برادرش ، كه در دنيا او را مي شناخت برود و سلام كند ، او هم شناخته و جواب سلام را مي دهد » . ( 1 )

پيامبران در عالم برزخ

برخي از خصوصيات پيامبران منحصر به آنان است ؛ پيامبران در برزخ از يك زندگي كامل بهرمند هستند .

آنان از هر جهت ؛ مانند حيات ، روزي ، معرفت ، شنيدن و درك و فهم و احساس ، از ديگران كامل ترند و دليل اين سخن ، كلام خداي سبحان درباره شهدا است كه فرمود :

{ وَلا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ } . ( 2 )

« اي پيامبر ، هرگز گمان مبر كساني كه در راه خدا كشته شده اند ، مردگانند ! بلكه آنان زنده اند ، نزد پروردگارشان روزي داده مي شوند . »

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . ابن تيميه ، احمد ، مجموع الفتاوي ، ج24 ، ص331

2 . آل عمران / 169

167

وقتي معناي حيات ، بقاي روح باشد ، پس روح بعد از مرگ حيات دارد ؛ يعني از بين نمي رود و شهيد از اين جهت امتيازي ندارد تا مستحقّ ذكر شود ؛ چون ارواح همه بني آدم باقي و فنا ناپذيرند ؛ بهويژه اين كه خداوند مي فرمايد :

{ وَلا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْياءٌ وَلكِنْ لا تَشْعُرُونَ } . ( 1 )

به آنان كه در راه خدا كشته شده اند ، مرده نگوييد ، بلكه آنان زنده اند ولي شما درك نمي كنيد .

معلوم مي شود كه براي شهدا ، نسبت بر ديگران ، امتيازي اضافي است كه قابل ذكر شده اند . بر اساس نصوص قرآني و روايي ، كمال زندگي برزخي براي شهدا است و شهدا آنجا روزي مي خورند و بر نهرهاي بهشت وارد مي شوند و از ميوه هاي بهشت متنعم هستند .

احساس شهدا نسبت به اين غذا و نوشيدني و نعمت ها ، احساسي كامل و با فهم و ادراك تام است و داراي لذّت عالي و بهرمندي حقيقي است ؛ لذا مي گويند :

« اي كاش برادرانمان مي دانستند خداوند با ما چگونه رفتار كرد » . ( 2 )

وقتي اين مطلب در حق شهدا ثابت شد ، در حق پيامبر نيز به طريق اولي ثابت خواهد شد ؛ چون پيامبر علاوه بر جهاد و بذل جان در راه خدا ، هدايت و دعوت مردم به خير و صلاح را نيز بر عهده دارد . آنجا كه فرمود :

« هر كس سنت حسنه اي بگذارد ، اجر آن سنت و اجر همه كساني كه به آن سنت تا قيامت عمل مي كنند ، براي او نيز خواهد بود » . ( 3 )

2 . بدن پيامبران نمي پوسد :

به روايت اوس بن اوس ، پيامبر فرمود :

« بهترين روزها ، روز جمعه است ؛ چون در آن روز حضرت آدم آفريده شد و در آن روز قبض روح گرديد و در روز جمعه ، صور اسرافيل خواهد دميد و در آن روز همه بيهوش خواهند شد . پس در روز جمعه بيشتر بر من درود بفرستيد چون درود شما بر من عرضه مي شود . »

گفتند : چگونه درود ما بر شما عرضه مي شود ؟ در حالي كه بدن شما پوسيده است ؟ !

فرمود : « خداوند بر زمين حرام كرده است كه بدن پيامبران را از بين ببرد » . ( 4 )

3 . رابطه پيامبر با امت در عالم برزخ :

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . بقره : 154

2 . ابن حنبل ، احمد ، مسند احمد ، ص266

3 . ابن حنبل ، احمد ، مسند احمد ، ج4 ، ص357

4 . ابن يزيد ، محمد ، سنن ابن ماجه .

168

پيامبر خدا ( صلّي الله عليه وآله ) فرمود : « خداوند در زمين فرشته هايي دارد كه سلام امّتم را به من مي رسانند » .

يا فرمود : « حيات من براي شما بهتر است ، چون شما حرف مي زنيد و جواب مي شنويد و مرگ من براي شما بهتر است ؛ چون اعمال شما بر من عرضه مي شود . هر چه عمل خوب ببينم خدا را شكر مي كنم و هر چه عمل بد را مشاهده كنم ، از خدا براي شما طلب آمرزش و بخشش مي كنم » .

هيثمي به نقل از بزار ( 1 ) و سيوطي و قسطلاني و مناوي و زرقاني و خفاجي اين حديث را صحيح دانسته اند . ( 2 )

سفر زيارتي

پيامبر خدا فرمودند : « مسافرت جز به اين سه مسجد ، مسجد الحرام و اين مسجد من و مسجد الاقصي جايز نيست » .

برخي از فهم اين حديث نبوي عاجز مانده و به غلط ، استدلال مي كنند كه سفر براي زيارت قبر پيامبر حرام است .

شرح حديث نبوي

منشأ اختلاف ، در مستثني منه است كه حذف گرديده و در آن چند احتمال وجود دارد :

احتمال نخست : مستثني منه را لفظ عام ؛ مانند « مكان » بگيريم و همه بر اين باورند كه اين باطل است و كسي چنين ادعايي نكرده است .

احتمال دوم : مستثني منه را لفظ « قبر » بگيريم ، به اين صورت : « لاَ تُشَدُّ الرِّحَالُ إِلاَّ إِلَي ثَلاَثَةِ مَسَاجِدَ » ؛ « مسافرت جز به سه مسجد ، به هيچ قبري جايز نيست . »

از ظاهر اين تقدير پيدا است كه چقدر نامنظم است و كسي كه كمترين آگاهي از قواعد عربي داشته باشد ، آن را نمي پسندد ، چه رسد به اين كه آن را به كسي نسبت دهيم كه فصيح ترين شخص در تلفّظ حرف ضاد است .

احتمال سوم :

مستثني منه را لفظ « مسجد » به حساب آوريم ، به اين صورت : « لاَ تُشَدُّ الرِّحَالُ إِلاَّ إِلَي

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . هيثمي ، علي ، مجمع الزوائد ، ج9 ، ص24

2 . مناوي ، محمد ، فيض القدير ، ج3 ، ص401 و خفاجي ، احمد ، شرح الشفاء ، ج1 ، ص102

169

ثَلاَثَةِ مَسَاجِدَ » ؛ « مسافرت جز به سه مسجد ، به هيچ مسجدي جايز نيست . »

با اين فرض ، كلام درست و طبق اسلوب فصاحت لغوي است و آن لغزش واضح در دو احتمال قبلي ديگر وجود ندارد .

و احتمالات ياد شده ، زماني است كه روايت مانند و نظير نداشته باشد ، در حالي كه در چند حديث به مستثني منه تصريح شده است مثل :

1 . احمد بن حنبل ، به سند شهربن خوشب ، پيامبر فرمود : ( 1 )

« لاَ يَنْبَغِي لِلْمُصَلِّي أَنْ يَشُدَّ رِحالَهُ إلي مَسْجِد تَبْتَغِي فِيهِ لِلصَّلاة غَيْرالْمَسْجِدِالْحَرام وَالْمَسْجِدِاْلأَقْصي وَمَسْجِدِي » .

« مسافرت براي نماز ، جز به سه مسجد ؛ مسجدالحرام ، مسجدالاقصي ومسجد من ، به هيچ مسجدي جايز نيست . »

2 . به روايت عايشه ، پيامبر فرمود : « من آخرين پيامبر هستم و مسجد من ، آخرين مسجد پيامبران است . بهترين مسجد براي زيارت و مسافرت ، مسجد الحرام و مسجد من است . نماز در اين مسجد ، بهتر از هزار نماز در مساجد ديگر است ، بجز مسجد الحرام . ( 2 )

پس سخن پيامبر در اينجا ، در باره مساجد است تا براي امت بيان كند كه همه مسجدها ، به جز اين سه مسجد ، در فضيلت ، با هم برابرند و تحمل رنج سفر براي نماز در آن ها بي فايده است . اما اين سه مسجد فضيلت بيشتري دارند .

اين حديث ربطي به قبور ندارد و داخل كردن قبور در آن ، نوعي افترا به پيامبر است و گذشته از اين ها ، بسياري از علما ، در كتابهاي مناسك مي گويند :

زيارت قبر پيامبر از مستحبات است و احاديث زيادي اين استحباب را تأييد مي كند ؛ مانند اين روايات ، كه مي فرمايد :

الف ) « هر كس قبر مرا زيارت كند ، شفاعت من به او واجب مي شود . »

ب ) به گفته ابن عمر ، پيامبر فرمودند : « هر كس به زيارت من بيايد و انگيزه اي جز زيارت نداشته باشد ، بر من اين حق را دارد كه در قيامت او را شفاعت كنم . » ( 3 )

ج : باز در حديثي فرمود : « هر كس حج كند و قبر مرا بعد از مرگم زيارت كند ، گويا مرا در حال حيات زيارت كرده است . »

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . فتح الباري ، ج3 ، ص53

2 . همان .

3 . هيثمي ، علي ، مجمع الزوائد ، ج4 ، ص2

170

زيارت پيامبر در گذشته

مقصود زيارت مشروعي است كه سنت پيامبر ، روش و آداب آن را بيان كرده است و ابن تيميه در فرق ميان زيارت اهل توحيد و اهل شرك مي گويد :

زيارت مسلمانان از قبور خودشان به اين صورت است كه به اموات سلام مي دهند و برايشان جهت مغفرت دعا مي كنند ، همانطور كه بر جنازه نماز مي خوانند ، ولي زيارت اهل شرك ، شامل تشبيه مخلوق به خالق مي شود ، براي آن ، نذر و سجده مي كنند و به عبادتش مي پردازند و به اندازه خالق ، آن را دوست مي دارند . ( 1 )

مؤلف مي نويسد :

حال با ديده انصاف بنگريد آيا ما پيامبر خود را به اين سبك و به اين روش زيارت مي كنيم ! ؟

خداي سبحان ، فرشته ها ، حاملان عرش ، اهل زمين و آسمان گواهي مي دهند كه ما در زيارت پيامبر عظيم الشأن ، بر اين باوريم كه او از بهترين بندگان خداست و با اعمال صالح به خدا تقرّب مي جويد و . . .

ما او را به خالق تشبيه ننموده و بر او سجده نمي كنيم و آن حضرت را عبادت نمي كنيم و شريك خدا قرار نمي دهيم .

دعا در كنار قبر پيامبر

مستحب است زائر قبر پيامبر ، نزديك قبر بيايد و رو به قبر و پشت به قبله بايستد و به پيامبر سلام كند . ( 2 )

مالك بن انس در مناظره اي به ابو جعفر منصور در مسجد نبوي گفت : احترام پيامبر بعد از مرگش مانند احترام او در حال حيات است . ابو جعفر پرسيد :

اي ابو عبدالله ! رو به قبله بايستيم و دعا كنيم يا رو به پيامبر خدا بايستيم . . . ؟

مالك گفت : چرا از كسي كه وسيله تو و پدرت آدم به خداوند بوده ، روي بر گرداني ؟ بلكه رو به او كن ، از او شفاعت بخواه ، خدا او را در آيه : { وَما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُول إِلاّ لِيُطاعَ بِإِذْنِ اللهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . ابن تيميه ، احمد ، الجواب الباهر في زوار المقابر ، ص21

2 . خفاجي ، احمد ، شرح شفا ، ج3 ، ص398

171

تَوّاباً رَحِيماً } . ( 1 ) شفيع قرار داده است . ( 2 )

محمد بن عبد الوهاب مي گويد : دعا در كنار قبر بدعت و شرك نيست . ( 3 )

اهتمام قرآن به آثار انبياي سلف

خداوند مي فرمايد : { وَقالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمّا تَرَكَ آلُ مُوسي وَآلُ هارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلائِكَةُ . . . } . ( 4 )

پيامبرشان به آنها گفت : نشانه حكومت او ، اين است كه ( صندوق عهد ) به سوي شما خواهد آمد ؛ همان صندوقي كه در آن آرامشي از پروردگار شما و يادگارهاي خاندان موسي و هارون قرار دارد .

و آنها عبارت از عصاي موسي و عصاي هارون و لباس ها و كفش ها و دو لوح از الواح تورات بود . ( 5 )

به خاطر همين آثار بزرگ ، خداوند ارزش اين تابوت را بالا برد و حفظ كرد تا علامت و نشانه اي باشد بر اين كه حكومت طالوت حق است . اين آيه اهميت حفظ آثار ديني و تمدّني را به ما مي فهماند .

خلفاي راشدين و انگشتر پيامبر ( صلّي الله عليه وآله )

امام بخاري از ابن عمر نقل مي كند كه پيامبر ( صلّي الله عليه وآله ) انگشتري از نقره در دست داشت ، بعد از ايشان ، ابوبكر و بعد عمر و سپس عثمان به دست كردند و حدود 6 سال دست عثمان بود تا اين كه در چاه أريس افتاد . ( 6 )

در اينجا پرسشي به ذهن مي آيد كه چرا اين همه حرص و توجه به اين انگشتر ؟ در حالي كه انگشتر فراوان است !

ناودان عباس

عبدالله بن عباس مي گويد : پدرم عباس ناوداني داشت كه آب آن به راه عمومي سرازير مي شد . روزي عمر لباس هايش را به تن كرده ، به نماز جمعه مي رفت كه در همين حال ، عباس دو جوجه ذبح كرده بود و خون آن ها از ناودان سرازير بود . به هنگام عبور عمر از آنجا

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . نساء : 64

2 . نووي ، محيي الدين ، الايضاح ، ج8 ، ص272

3 . ابن عبد الوهاب ، محمد ، مجموعه مؤلفات ، جزء 3 ، ص68

4 . بقره : 248

5 . ابن كثير ، اسماعيل ، تفسير ابن كثير ، ج1 ، ص313

6 . المغانم ، ص26

172

مقداري از خون جوجه ها بر سر عمر ريخت . عمر فرمان داد ناودان را از جايش در آورند ، سپس برگشت و لباس هايش را عوض كرد و به نماز رفت .

عباس نزد عمر آمد و گفت : ناوداني كه پيامبر با دست خودش آن را نصب كرده بود ، از جاي كندي ! ؟

عمر دو باره ناودان را سرِ جايش گذاشت . ( 1 )

اهتمام به كفش هاي پيامبر

از آثار مورد توجه ، كفش هاي پيامبر است . علما در باره آن ها جزوات مستقلي نوشته اند . مقصود از اين نوشته ها و قلم فرسايي ها ؛ صاحب كفش ها ، رسول عظيم الشأن ، پيامبر خدا ( صلّي الله عليه وآله ) ، مي باشد .

پي نوشت ها

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . ابن قدامه ، عبدالله ، مغني ، ج4 ، ص 554